

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۰۸ جون ۲۰۱۶

مستخرجی از گزارش سیاسی حزب کار ایران (توفان) به کنگره پنجم

بخش نخست: اوضاع جهان

تضادهای جهان ما

تاریخ بشریت تاریخ رشد و تکامل جوامع بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقاتی که دارای منافع متضاد گوناگون اند به طور عمده در عرصه سیاسی صورت می گیرد. این مبارزات سیاسی در جهان است که جهت تحول و سیمای سیاسی کنونی جهان را ترسیم می کند. به نظر مارکسیست لنینیستها، آن تضادها در جهان، که بیانگر وضعیت فعلی بوده و شناخت نسبت به آنها به کمونیستها یاری می رساند تا روند تحولات را بهتر بشناسند عبارتند از:

تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی در تمام جوامع سرمایه داری به عنوان تضاد کار و سرمایه.

تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها.

این دو تضاد، دو تضاد دوران ساز کنونی جهان هستند.

در عین حال باید از تضاد میان ممالک امپریالیستی و از تضاد انحصارات یعنی کنسرنها، کارتلها و... میان خود، برای بلعیدن و نه بلعیده شدن در عرصه رقابت انحصاری نام برد. این تضادها در مجموع چهره جهان کنونی را ترسیم و رویدادهای جهان را قابل فهم می سازند. در دهه اخیر تغییری در ماهیت تضادهای جهانی داده نشده است.

به نظر حزب ما تضاد عمده در جهان تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیسم و صهیونیسم متجاوز است که به اشکال گوناگون در مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه مردم جهان تجلی می نماید.

وضعیت سیاسی مشخص کنونی جهان

امپریالیستهای غرب پس از فروپاشی شوروی خروشچنی و خلاص شدن موقت از چنگ رقابت رقیب، برای تقسیم مجدد مناطق نفوذ از یک سو، به تحکیم مواضع واحد خود پرداختند و از سوی دیگر به جان هم افتادند.

وجود این تضادها شکل خویش را در گسترش پیمان نظامی ناتو به سمت شرق، تسلط بر آذربایجان، گرجستان، آسیای میانه، تجزیه یوگسلاوی، دخالت در اوکراین و تجاوز به عراق و افغانستان، لیبیا و در سوریه بروز می دهد. امریکای لاتین و به ویژه آفریقا نیز به عرصه درگیری های امپریالیستی بدل شده اند. در حالی که دخالت امپریالیستی در امریکای لاتین در شکل کودتا، خرابکاری، ایجاد زلزله و تنش، محاصره اقتصادی و تقویت همه جانبه اپوزیسیونهای

خود فروخته بروز می کند، در افریقا شکل این دخالت حضور نظامی و سرکوب مستقیم و ایجاد درگیری های منطقه ئی است. جنگهای نیابتی جای جنگهای جهانی را در شرایط کنونی برای حل بحرانهای سیاسی و اقتصادی در وضعیت کنونی گرفته است.

امروز امپریالیسم چین در جنوب شرقی آسیا سربلند کرده است. چین به دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان بدل شده که از مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی فراوانی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین برخوردار است. امپریالیسم چین به آهستگی در سراسر جهان عمدتاً نفوذ اقتصادی خویش را گسترش می دهد و سیاست محتاطانه ای را در این عرصه اتخاذ کرده است. تلاش این امپریالیسم پرهیز از درگیری نظامی در شرایط نامناسب کنونی برای وی و تقویت قوای خویش به ویژه از نظر نظامی می باشد. امپریالیسم چین تمایلی به اتحاد نظامی با روسیه نشان نداده است. این امپریالیسم با حسابگری درک می کند که هنوز قدرت مقابله با امپریالیسم امریکا را از نظر نظامی در عرصه جهان ندارد و به این جهت از شاخ و شانه کشیدن غیر ضروری دوری می جوید.

امروز یکی از مراکز تراکم تضادهای جهانی در اقیانوس آرام است که امپریالیسم امریکا آن را منطقه نفوذ خود توصیف کرده و از هم اکنون رقابت سختی را با سوسیال امپریالیسم چین که در زیر نقاب "سوسیالیسم" به فریب مردم جهان مشغول است، آغاز کرده است. امپریالیسم امریکا می کوشد در این منطقه یارگیری کند و همه ممالکی را که از قدرتمند شدن چین واهمه دارند به دور خویش جمع کرده و جبهه متمرکز و متشکلی در مقابل هجوم سیاسی و نظامی چین در منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا ایجاد نماید. در این عرصه امپریالیسم امریکا به متحدان قدیمی خویش نظیر فیلیپین، اندونزی، استرالیا، کوریای جنوبی، جزیره تایوان و جاپان تکیه کرده و تلاش دارد ممالک هندوچین، میانمار را برای محاصره چین و نظارت بر آبراه های ستراتیژیک جهان در بحیره جنوبی چین به سمت خود جلب کند. نظارت بر این آبراه ها که شریانهای صدور کالا و غارت مواد خام و تأمین کننده منابع تغذیه امپریالیستها هستند برای حفظ اقتدار و سرکردگی در جهان مهم اند. در مقابل آن دولت چین به احداث و احیای جاده ابریشم از طریق ساختن خط راه آهن پرداخته که ممالک آسیای میانه را با ایران و از طریق ایران به اروپا متصل می کند. یکی از سریعترین قطارهای جهان در این خط به کار می افتد. احداث این خط ارتباطی با کشور چین، یک اقدام ستراتیژیک در رابطه سیاسی و اقتصادی چین با ایران و اروپاست. اتصال این خط از طریق عراق و سوریه به اروپا به انزوای کامل ترکیه متحد امپریالیسم امریکا منجر می شود و ارزش ستراتیژیک سیاسی و اقتصادی این کشور را کاهش می دهد.

در بستر این سیاست است که امپریالیسم جاپان که حتی بر اساس قانون اساسی موجودش حق تسلیح و بنای یک قدرت نظامی تجاوزکارانه را ندارد، با تأنید و فشار امپریالیسم امریکا، برای مقابله با چین با تبلیغات ناسیونال شوونیستی و تکیه به سنتهای برتری جوئی ملی دوران فاشیستی خویش در جنگ جهانی دوم، تا دندان مسلح می شود و در مقابل توسعه طلبی چین از مناطق نفوذ خویش به دفاع بر می خیزد. تقویت امپریالیسم جاپان خاطره دوران استعمار وحشیانه این امپریالیسم را در شرق آسیا مجدداً زنده می کند و حتی کوریای جنوبی را محتاط می نماید، زیرا مردم کوریا صدمات فراوانی از تسلط فاشیستهای جاپانی در دوران تسلط استعمار کوریا کشیدند. کوریای جنوبی متحد امپریالیسم غرب در شرق آسیاست، ولی در عین حال از تسلیح جاپان و توسعه طلبی آن واهمه دارد. در همین راستاست که امپریالیستها در سیاست کوریای شمالی برای انعقاد صلح با امریکا و تلاش برای وحدت دو کوریا سنگ اندازی می کنند، زیرا این وحدت متناسب با سیاست محاصره چین و روسیه در شرق آسیا نمی باشد. تلاشهای امپریالیسم غرب به رهبری امریکا در شرق را باید به آینده نگری امپریالیسم امریکا که از قدرتمندی چین هراس دارد، مربوط دانست.

امپریالیسم چین ولی از هم اکنون در امور داخلی کشورها دخالت می کند و حق حاکمیت ملی جمهوری دموکراتیک کوریا را در مداخلات با امپریالیسم امریکا، به زیر پرسش می کشد و مدعی می گردد: "کورای شمالی به هیچ وجه نباید با اسلحه اتومی مسلح گردد".

رویزیونیستهای روسی که با فریب مردم و مشارکت در غارت جهان، همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیسم امریکا را تبلیغ می کردند و به تبانی و رقابت با این امپریالیسم در جهان مشغول بودند و می خواستند دنیا را بین خود تقسیم کنند، از واقعیات رویدادهای جهان کنونی و نقش استیلاگرانه امپریالیسم امریکا، واهمه کرده، به باخت خویش پی برده و متوجه شدند که اهداف ستراتیژیک امپریالیسم امریکا در عین حال تضعیف روسیه، رقیب قدیمی قدرتمند خود، تسلط بر آن، بلعیدن بازارها و مناطق نفوذ وی و سرانجام تجزیه و تکه تکه کردن روسیه بزرگ است.

تغییر سیاست ستراتیژیک روسیه امپریالیستی در مقابل امریکا و ایستادگی ولادیمیر پوتین رئیس جمهور کنونی روسیه، در زیر پرچم ناسیونالیسم روس و کلیسای ارتدکس، در مقابل تهاجمات دیپلماتیک، سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم غرب از همین واقعیت نشأت می گیرد. در این راستا روسیه قصد دارد که در صورت امکان امپریالیسم المان را با خود متحد ساخته و یا حداقل بی طرف نگهدارد، ولی در این زمینه تا کنون کاملاً موفق نبوده است. تشدید تضاد میان امپریالیسم روس و اروپا و دامن زدن به آن از تاکتیکهائی است که امریکا در اروپا بازی می کند. هدف این تاکتیک ها از یکسو تضعیف قدرت تعیین کننده اروپا و به ویژه المان و از سوی دیگر جلوگیری از قدرتیابی مجدد روسیه و تثبیت قدرت امپریالیسم امریکا به عنوان ابرقدرت بی رقیب می باشد. دولت ترکیه همراه با پاره ای از ممالک اروپای شرقی و غربی نظیر دنمارک و هالند، نقش مؤثری در این گسترش نفوذ امپریالیسم امریکا در اروپا دارا می باشند.

این زورگویی امپریالیسم امریکا که اروپا را با زور به هر طرف که بخواهد می کشاند موجب شده، در اروپا محافظی از هواداران همکاری با روسیه و کنار آمدن با وی برای حفظ صلح در جهان و به طریق اولی در اروپا، پدید آیند که از قدرت قابل توجهی نیز برخوردارند. آنها در ارزیابیهای سیاسی خویش با توجه به مصالح امپریالیستی کشور خود که فعلاً خواهان صلح و امنیت هستند، امپریالیسم روسیه را بخشی از عوامل تثبیت سیاست صلح در اروپا و حفظ امنیت کنونی بررسی کرده و خواهان همکاری با امپریالیسم روسیه هستند، زیرا این سیاست را برای حفظ توازن با امریکا مناسب می دانند. به نظر آنها اروپا باید تمام آسیبهای جانبی سیاستهای نادرست و تجاوزکارانه امریکا در افریقا و خاور میانه و دخالتهای ناروایش در امریکای لاتین را تحمل کند و این امر موجودیت اتحادیه اروپا را به خطر می اندازد.

امپریالیسم چین و امپریالیسم روس در پی آن هستند تا در جبهه مشترکی متحداً به مصاف امپریالیسم قدرتمند امریکا بروند و در تمام عرصه ها بدیل قابل اتکائی چه از نظر اقتصادی، مالی، پولی و سیاسی ایجاد نمایند. در این چارچوب هست که ما می توانیم سیاستهای این دو امپریالیسم را در ایجاد اتحادیه ها و بانکها، مبادلات تجاری و همکاری های جهانی و یارگیری در میان ممالکی که استقلالشان از جانب امپریالیسم امریکا تهدید می شود، درک کنیم.

ابزارهای استعماری سیاست اقتصادی امپریالیسم غرب و جبهه اش

امپریالیسم غرب و در رأسش امریکا با سیاست نظم نوین جهانی در پی آن است که سلطه سرمایه امپریالیستی را به اقصاد نقاط جهان بکشاند و با تار و پود سرمایه گذاری های خویش در عرصه های سودآور به نظارت بر جهان بپردازد. در عرصه سیاسی، سیاست آنها سیاست عملیات بازدارنده می باشد و این بدان مفهوم است که امپریالیسم امریکا خود را محق می داند جلوی هر رقیب احتمالی در آینده را با استفاده از ابزار نظامی و سلاح قهر بگیرد تا مبادا رشد رقیب

برای وی در آینده مشکلاتی فراهم کند که درگیری محتوم آنها به ضرر امپریالیسم امریکا تمام شود. این سیاست پیشگیرنده نظامی بخشی مهم در سیاست‌ستراتژیک امپریالیسم امریکا در قرن ۲۱ است. این امپریالیسم به غیر از تهدیدات نظامی با ماهیت "پیشگیرانه"، در عرصه سیاست تهاجمی اقتصادی به سلاح تحمیل اقتصاد نئولیبرالیسم توسل جسته است. امپریالیسم غرب این سیاست را در همه جا با هجوم اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی اعمال می کند. انگیزه اساسی این تحولات به زیر سلطه کشیدن همه بشریت به عنوان بردگان مدرن هستند که باید برای شرکت‌های فراملیتی و یا کنسرنهای امریکائی و اروپائی کار کنند. امپریالیسم غرب برای پیشبرد این سیاست، جهانی سازی ابزارهای استیلای خویش را خلق کرده و به کار می گیرد. این ابزارهای استعماری عبارتند از: بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، ایجاد و به کارگیری مناطق آزاد تجاری همراه با تحمیل شرایط به کشورها. بیکاره کردن دولتها و تبدیلیشان به کارگزاران دول امپریالیستی و کنسرنهای بزرگ جهانی که جای دولتهای رفاه در اروپا و جهان را می گیرند بخش مهمی از سیاست اقتصادی نئولیبرالی آنها است. وضعیت طوری می شود که همه دنیا به عنوان بردگان مدرن برای امپریالیستها و شرکت‌های آنها کار می کنند. این است دورنمای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی امپریالیسم. به این ترتیب است که می توان به جرأت گفت ما با پدید آمدن یک نوع مدرن از استعمار در جهان روبه رو هستیم.

بر گرفته از توفان شماره ۱۹۵ خرداد ماه | جوزا | ۱۳۹۵ - اپریل سال ۲۰۱۶

ارگان مرکزی حزب کار ایران (توفان)